بدامن عجزت سپر تنزیه حیثیت او در طرهٔ لولاک بر شد هر گاه

پیرایندهٔ لوای انا افصح در تمهید نقش زبان بگشود کلام سید

بشرمت شکر در تلواق خاموشی چسپیده من کیستم که تا دعوی

مدحی سرایم و حضرت رسول را بحرف و نعت ستایم رباعی

آن کس که توقف بکمال اصحاب · سر حلقهٔ پیران طریقت یار

بی کام زبان ثنای او در خود · تا انسان که در پرده بر نیاید آواز

اما بعد سلیم مرحوم بهرمن پسر سالم که بتقدیم تقدیم نشست

بدان و کوهی است از معارف بینهٔ آن که در عصری ارباب آرا

پیش یکی از هواس عشاق و ودیعت می گذارد و در این حروف

بر اوان بار یکی وطراوت سخن و گرمی بازار متاع کهن است

اگر تعقل عیان این ما لبیات ... [illegible] سخن دیگر

چیده اند و صدق چه در رشته الفاظ بر کشیده اما من نظر

اعتبار ملاحظه کرده شود چهرهٔ الفاظ شان اگرچه مکاتب معنی

معانی است و مناسب نظرایشان بر بیت مرکبات خیالی معنی دعوی

در کلام شان چسیده و مطلوب است و آمو در موجود در بیش الشان است

و محض حلیت این علامات مکی بهر کرا العالمین بغلبت معنی خیال

است و معنی هم دست و گریبان و فرحهٔ این دولت سالم

کسی است که شعر حسن بسمع و گریبان و آراده این تا معنی ملاحظه دو جا کرد

رباعی تو شعر گو کلام لابیسی را · در شعر دو سخن ره موجود است

لطف است بهر یکی است معنی · لفظی باید که سیدار دو معنی را

کلامی که سخن دخل با کسی ... از دو هم را در معانی آن را بعینه کلام

۳

سر حلقهٔ ... که در لطف ... معانی ... کمالات ... مرحوم ...

سرو ... معنی ... شرف ... [illegible] ... و تخلص

معنی ... عالم ... گردیده ... [illegible]

[illegible] ... و ... سالک ... [illegible]

شهرتش در هندوستان ... [illegible]

... نظم ... [illegible]

... [illegible] ...

[illegible] ... گردید و ...

دلنشین ... [illegible] ... کرسی ... رشید

[illegible] ... لطف ... دارد و ... [illegible]

... [illegible] ... نظم ... دیوان ...

و شرح ... [illegible] ... کمالی ...

قائل ... دو مصرع ... دعوی ... [illegible]

اشعارش ... دعوی ... رشید و کلام

... [illegible] ... اگر چه آن جمع کمالات ...

شاعری ... [illegible] ... نکاه کرده ...

شاعری او ... است از کمالات دیگر ... [illegible]

... [illegible] ... شعر ... [illegible]

و ... دیوان ... حاصل ... شعر ... عرفان

... [illegible] ... شعرش ... [illegible]

... علوم ... [illegible]

رباعی هر دو بیت چنانچه بود ... شعر ... شده ... فضل

دانش ... چو ... که ... برگ ... اگر ... اعلی ... کرانش

... هر که در ... نشست ... و ... ترک ... چو ... میکوشید ... [illegible]

... مستی ... بود ... اش ... [illegible]

... [illegible] ... شان ... کسی ... [illegible]

... بیگری ... بود ... جسم ... [illegible]

و در ... عالم ... [illegible]

... عارف ... سالک ... حضرت

شیخ ... المسلمین ... [illegible]

والشیخ ... در ... سالک ... آن ... [illegible]

... آشنا ... عالم ... [illegible]

... [illegible] ... می بود

و ... [illegible] ... بود ... [illegible]

کوه ... گردید ... اشعار ... [illegible]

... دیوان ... بیت ... [illegible]

قطعات تاریخ لمؤلف

ادیب ... گروه عجمی ... هر کس ... در ما و حال ...

تاریخ وفاتش ... بهار ... کنج ... [illegible]

و دوش ... ایضاً ملت ... انت لیس ... [illegible]

اهل دل ای ... مرگ ... الدین ... [illegible]

... وفاتش ... کان ... و ما ... [illegible]

سعدی دگر بسبب مرکه میرزان ... دل غیب ...
دل عمر و سال ... قال انا ابن ...
چون این ... ملایمان ... آن مصور ... شاگردی
داشت و ... دانش ... علم ...
خادم الفضلا ملک الشعرا ... شاگردان ...
دیوان ... شاگردی ...
استاد و عالی ... و قصد آن کردم که ...
... بصورت دیوانی جمع ...
احساس ...
آن مصور را ... یاد آرد ...
اگر ... [illegible]
... [illegible]

بسم اللہ الرحمن الرحیم

ردیف الف

[illegible] کو کار [illegible] سر [illegible] — کہ [illegible] وحشت دامان صحرا را

[illegible] عشق [illegible] — کعبہ [illegible] مجلس [illegible] حالی [illegible] را

[illegible] — کہ در [illegible] گوشہ [illegible] را

[illegible] — کہ سر [illegible] غبار را

[illegible] دیوار [illegible] — رنگ [illegible] را

[illegible] — [illegible] را

[illegible] سیاہ [illegible]

[illegible] گردش [illegible] را

[illegible] — [illegible] گردان [illegible] کشتی را

[illegible] — [illegible] را

[illegible] شعلہ آوارہ [illegible] — [illegible] گرد [illegible] ساقی [illegible] را

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

۸

[illegible]

طمع ہے اشکم کہ بیباری سے روسیہ [illegible] کا قید ہاد ہی شمار دل ردیا [illegible]

دل [illegible] مقصود [illegible] مردمان کردم تعلق ہوا [illegible]

[illegible] آرامش [illegible] آ [illegible] شرح [illegible]

[illegible] سکہ دیوار [illegible] کر وسایا کا [illegible]

[illegible] اب [illegible] آ [illegible]

[illegible] نقصان دو [illegible]

[illegible] پوست [illegible] کی [illegible]

[illegible] دست [illegible]

[illegible] آب [illegible] سوار [illegible]

کو وکس کو جنگ [illegible] دل [illegible]

ہائے ہائے [illegible] سرشک [illegible]

[illegible] آتش [illegible]

شعلہ شاخ گل [illegible]

[illegible] دور [illegible]

[illegible] سب [illegible] عشق [illegible]

[illegible] مرہم [illegible]

کرے [illegible] گوش میں آواز [illegible] میرے دم [illegible]

[illegible] آتش [illegible]

[illegible] عشق [illegible] گوش میں [illegible]

[illegible]

[illegible]

۹

١٠

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

سوی لسدم آشنو دوبدان
... بود زآب اگرچون کلیها را

دیگر ... گوهرها
زان سه که بود داغ [illegible]

تا هر که بشتابی ددمان سیدم
ودان طبع کنده تیشه دوبین

[illegible] شکوه ما کابداد
دور دلت گذشت رفتن ها

سود ... [illegible]
منشکر ما دب سیاران [illegible]

[illegible] ساد کرابوه

[illegible] سی عی گونک ما هم

[illegible] روش شدار ماکو دریچها
رنجید [illegible] مرحمه کو بارنگ [illegible]

[illegible] صاحب سایگان کرگون
شو دگوش ازراه [illegible] چشم [illegible]

[illegible] سرگرمی [illegible]
آتش گشیم [illegible] دیده سجاها

[illegible]
عارمی سوید سلو برسان شالها

[illegible] سعادان [illegible]
کم بعش حاصل [illegible] کار [illegible]

[illegible] عمرم [illegible] رسا [illegible]
گریه چون مهره شطرنج دارم [illegible]

سد مردان هم گردم سیراب [illegible]
می کم بوتم [illegible] گردم حاک دریچها

سدم کم گرو سد مسوس [illegible]
می گرد انگشت شمع [illegible] ما هم [illegible]

دائم از مستی می در رقص [illegible] ها
گرما ستد می بهان گرد تک در [illegible] ها

[illegible] ساریم حاصه را
خوش کن [illegible] تک آشیانه را

سنگ در [illegible]
مهمان درد دل [illegible] را

شد [illegible]
کاو [illegible] آشنا را

وصال یار گرچه با فسون توان | لب دعا توان کرد شاد را

روزی که گل بطرف لطافت رود صبا | تیکل با ... شنیده تماشا را

ساغر زلف و جمال کرده بای لعبت | گوهری در عهد یاران بیسا را

امید که گر شکسته بودمی

بیند ممکن رها کند نکوی جان

تا شیخ که تماشا دارد زاهد از ما | ... با شد ...

تعداد عشاق ... معشوق ... | ضرب ... سلامی ...

در دکر ... | کم ... گریسی ... سند ...

دم ... شد ... سود ... | ما ... ست ... وا کرد ...

ای تو ... ناصر داد ... سود و کدار

... تا این شا ... بال است ای ...

شد ... حدیث تو ... | تا شد ... بام تو ... لب ما

ز ... سیا ... ما | از تشنگی ... شکر ... ما

اگر ... صبا ... ما | ... تو ... ما

کوی ... در ... تمام ... | تا ... شد ... ما

ای ... صد ... ظلیم | ... ما

ر ... گاه ... گشته ... ما | زاغ کمان ... شکاری ... ما

وی ... است ... بیا | شد قوت ... اشکول ما

کی ... وام صحبت مردم ... است

عمر است گوش کر ... ما

زنش ... گلها شکفت ... نهال ... سرو قد ... ما

الله

ایضا

ایضا

[illegible]

ایضاً

[illegible]

ایضاً

[illegible]

ایضاً

[illegible]

۱۶

ایضاً

امروز [illegible] عالم [illegible] | عمریست که از [illegible]

[illegible] | آئینه [illegible] اوراق [illegible] ما

[illegible] | کی [illegible] توان ساختن [illegible]

[illegible] | در سنگ [illegible] شیشه [illegible]

[illegible] | در دشت [illegible]

[illegible] [illegible]

[illegible] | [illegible] رنگ گل [illegible]

[illegible] | [illegible]

[illegible] | [illegible] طاقت [illegible]

ایضاً

[illegible] خاطر ما | [illegible] خاطر ما

[illegible] | [illegible] خاطر ما

[illegible] | [illegible] خاطر ما

ایضاً

[illegible] | [illegible]

[illegible] | [illegible] ما

اگر [illegible] | گمان [illegible] ما

ایضاً

[illegible] | [illegible]

۱۷

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

ایضاً

[illegible]

[illegible]

[illegible]

ایضاً

[illegible]

[illegible]

[illegible]

ایضاً

[illegible]

[illegible]

[illegible]

ایضاً

[illegible]

[illegible]

[illegible]

ایضاً

[illegible]

[illegible]

۱۸

[illegible]

شدم خاک [illegible] بمیان [illegible] | سرو اگر [illegible] [illegible]

ایضا

گل [illegible] [illegible] | [illegible] آب دریا سر [illegible]
[illegible] گفتگوی [illegible] | [illegible] آتش [illegible]
[illegible] | [illegible] سلمی [illegible]

ایضا

[illegible] سلمی [illegible] | [illegible] کاری [illegible] مرا
[illegible] احوال [illegible] | [illegible] حال [illegible] مرا
[illegible] | [illegible] مرا
[illegible] | [illegible] گردون [illegible]
گلشن دگری [illegible] | گل [illegible] مرا

ایضا

[illegible] | [illegible] شماری
[illegible] خاک | خاک [illegible]
[illegible] | [illegible]
[illegible] | [illegible] شماری
[illegible] آینه روشن [illegible] | [illegible]

ایضا

[illegible] | [illegible]
[illegible] | [illegible]
دامن [illegible] | ای شوخ [illegible]

[illegible]

ایضا

ایضا

ایضا

ایضا

ایضا

۲۰

ما ناله [illegible] قیامت [illegible] / [illegible] عرق [illegible]

[illegible] آمد [illegible] ایضا / [illegible] لیلی [illegible]

گر [illegible] لیلی / [illegible]

ایضا

[illegible] پریشان شده [illegible] / [illegible] دل [illegible]

[illegible] / سر [illegible]

ایضا

[illegible] / [illegible]

[illegible] / [illegible]

ایضا

کوی جانان [illegible] / [illegible] سنگ [illegible] آنجا

[illegible] تماشا [illegible] / [illegible]

ایضا

[illegible] / [illegible]

[illegible] / [illegible]

ایضا

[illegible] لشکر [illegible] / [illegible]

عاشقان [illegible] / [illegible]

ایضا

[illegible] / [illegible]

[illegible] / کاش [illegible]

۲۲

ایضاً

ایضاً

ایضاً

ایضاً

ایضاً

ایضاً

ایضاً

ایضاً

ایضا

ما را بآب می گوید رو در روی [illegible] | ساده رویان از دست [illegible]

هر که تو دار می [illegible] شد مرید [illegible] | تا ز آب [illegible] دامان [illegible]

ایضا

[illegible] | [illegible]

[illegible] | [illegible]

ایضا

[illegible] | [illegible]

[illegible] | [illegible]

ایضا

[illegible] | [illegible] این عالم [illegible]

ایضا

[illegible] | [illegible]

ایضا

[illegible] | [illegible]

ایضا

[illegible] | [illegible]

ایضا

[illegible] | [illegible]

ایضا

[illegible] عشق [illegible] | [illegible]

ایضاً

آب سر خاک زد سرکشی آتش را	گر بجسم [illegible] کمان کش را

ایضاً

بست در پیش نظر آیینه را [illegible]	[illegible] عکس آن رخ نیکو ما

ایضاً

اینک شیشهٔ آتش [illegible] ما	[illegible] سکیشیم ما

ایضاً

چرا [illegible] خورد [illegible]	[illegible] در پردهٔ گل آفتابی را

ایضاً

جامه بهر خلق می دوزیم ما	[illegible]

ایضاً

گردمی بین کمان کج دیوار را	ناحق واژگون شد معمار را

ایضاً

بر کدو می باده [illegible] تار [illegible] را	آتش می [illegible] شعلهٔ آوار را

ایضاً

گرد دور آب توان معتقد شد مرده را	[illegible] عادت کی بکار آید دل افسرده را

ایضاً

نیست [illegible] مشتری [illegible] را	تا تو رفتی [illegible] کار [illegible]

ایضاً

بر کجا [illegible] چشم رخنهٔ دیوار را	می [illegible] شستیان وصل [illegible] را

ایضاً

[illegible]

۲۴

[illegible]

ز بس [illegible] آن ابروی [illegible] — کرد ماه نو سپر از [illegible] تیر را

ایضاً

[illegible] اگر همچو نسیم شد [illegible] — روزی نفسی [illegible] آمد آنجای [illegible]

ایضاً

جمال صاف از [illegible] گردید را — آورد شوق لعلت سر دل ربوده

ایضاً

ز [illegible] مستی که افتاده می‌باشیم ما — [illegible] پنهان ساده می‌باشیم ما

ایضاً

تا [illegible] مرده و وصل هشیار کرده ما را — ای خواب رفته بیدار کرده ما را

ایضاً

هست [illegible] صهبای ما — [illegible] بود صهبای ما

ایضاً

[illegible] شکایت [illegible] — اگر [illegible] بهشت می [illegible]

ایضاً

[illegible] — [illegible] دعوی [illegible]

ایضاً

[illegible] — هست [illegible] سگ [illegible]

ایضاً

[illegible] صورت [illegible] — [illegible]

ایضاً

حسن [illegible] — [illegible] عالم [illegible] سیاه [illegible]

[illegible]

۲۵

[illegible]

[illegible]

ایضا

[illegible] — [illegible]

ایضا

[illegible] — [illegible]

ایضا

[illegible] — [illegible]

ایضا

[illegible] — [illegible]

ایضا

[illegible] — [illegible]

ایضا

[illegible] — [illegible]

ایضا

[illegible] — [illegible]

ایضا

[illegible] — [illegible]

ایضا

[illegible] — [illegible]

ایضا

[illegible] — [illegible]

ایضا

[illegible]

از شمار چشم تو در لب دست [illegible] / حال [illegible] کیسه در [illegible] را

ایضاً

بلبل بر سر ما در پی آن شمع [illegible] / یا پروانه روش ساز [illegible] چشم [illegible]

ایضاً

[illegible] نکند در قلمرو نقد [illegible] / هر [illegible] ساز [illegible] را

ایضاً

وضع عالم بود تیغ زبان [illegible] / تیره ساز [illegible] عکس آینه آب را

ایضاً

با دم [illegible] زلف [illegible] / می گردد [illegible] حال خود را

ایضاً

شده [illegible] مژگان کوی جانان [illegible] / [illegible] کم [illegible] را

ایضاً

[illegible] النفاقی [illegible] / میکند [illegible] دار سایه را

ایضاً

اشعار آمد [illegible] عالم / [illegible] آب باران [illegible] را

ایضاً

[illegible] که [illegible] / ساخت [illegible] طفلان [illegible]

ایضاً

پروانه [illegible] که شمع را / [illegible] را

ایضاً

[illegible] دشت [illegible] / [illegible] را

۲۷

[illegible]

۳۰

[illegible] گل [illegible]

[illegible] عشاق [illegible]

بلبل [illegible] گل [illegible]

[illegible]

[illegible]

رسم [illegible] وصال آن محبوب | گر راحت جان و [illegible]
[illegible] | [illegible]
[illegible] | [illegible]
[illegible] | [illegible]

ایضاً

[illegible] | [illegible]
[illegible] | [illegible]
[illegible] | [illegible]

ایضاً

[illegible] | [illegible]
[illegible] | [illegible]

ایضاً

[illegible] | [illegible]

ایضاً

چنان در دیده [illegible] | کشد ناسور [illegible] چشم پر آب

ایضاً

[illegible] شده از سوختگی خاکستر | گر شود آینه روشن [illegible]

ردیف تای فوقانی

سر نامه کتب تو [illegible] | [illegible]
آسوده ام از گرمی خورشید [illegible] | کز لطف تو بر نامه [illegible]

[illegible] هم گدا [illegible]

سر شد [illegible] و ادراک [illegible] — قدم گشته او حلقه بیرون [illegible]

حیرتم گشت [illegible] — آب گشتم [illegible]

[illegible] کتاب [illegible] حسن [illegible] — دیده ام [illegible]

سر چشم تو جهان گرد [illegible] — که مرا [illegible]

[illegible] — حال [illegible]

گردی [illegible] — کشتی [illegible]

ما و کوی یار تو در دیده ام جا دارد — تیر مژگان [illegible] چشم [illegible]

هر که [illegible]

دام [illegible]

تا سرمه دان [illegible] چشم تو [illegible] — [illegible] چشم [illegible]

سویدا دلم [illegible] — [illegible] آتش [illegible]

[illegible] عشق [illegible] — [illegible] پرده [illegible]

[illegible] گریه [illegible] — [illegible] دیده [illegible]

[illegible] — [illegible] مصرع [illegible]

[illegible] — [illegible]

امادگل [illegible] دیده یعقوب [illegible] — دام [illegible] کنعان [illegible]

[illegible]

[illegible] دل [illegible]

[illegible] — [illegible]

[illegible] — هر که [illegible]

[illegible]

مردوام از حسرت آغوش او … جان من امروز [illegible]

[illegible]

آب بود [illegible]

[illegible]

ای چشم سیاه [illegible]

[illegible]

چون [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

ایضا

[illegible]

ایضا

[illegible]

[illegible]

ایضاً

ایضاً

ایضاً

۳۶

۳۷

ایضا

چنان بیتاب شد از اشتیاق کشتنم [illegible] / که سروان چون نگاه [illegible]

پروانه شوق [illegible] / [illegible]

ترسم [illegible] / [illegible]

[illegible] / [illegible]

ایضا

[illegible] / [illegible]

[illegible] / طاقت [illegible]

[illegible] / [illegible]

[illegible] / [illegible]

ایضا

[illegible] / [illegible]

[illegible] / [illegible]

[illegible] / [illegible]

[illegible] / طبع نازک [illegible]

نفس از تیر جفای نیستان گردید / علم شیر ولی هر که عالم افراشت

ایضا

[illegible] / [illegible]

[illegible] / [illegible]

[illegible] / [illegible]

[illegible] / [illegible]

ایضا

[illegible] / [illegible]

[illegible]

[illegible] یار [illegible] / شانه در [illegible] دشت [illegible]

رشته [illegible] / [illegible] در میان [illegible] است

ایضاً

اشک [illegible] ترا [illegible] / [illegible] است

[illegible] / حلقه زلف حلقه دام است

هر صید [illegible] / [illegible] این دام است

ایضاً

اگر [illegible] / [illegible]

رنگ [illegible] / در شوق صبح وطن [illegible]

[illegible] / [illegible] دیده [illegible]

ایضاً

[illegible] / [illegible]

[illegible] / [illegible]

[illegible] / [illegible]

ایضاً

[illegible] / [illegible]

آتش [illegible] / [illegible]

[illegible] / دست [illegible]

[illegible] / [illegible]

ایضاً

[illegible] / [illegible]

۳۸

[illegible]

ما را ز بخت [illegible]   در سنگ خاره [illegible] ایست

عاقل [illegible]   دل [illegible] الست

ایضا

دل [illegible] ظلمت آماده [illegible]   شمع را روشنی [illegible]

زنده [illegible]   [illegible] شیرین [illegible]

[illegible]   [illegible]

ایضا

[illegible]   [illegible]

[illegible]   دل اگر صاف [illegible]

عاقل [illegible]   [illegible]

ایضا

[illegible]   مردم دیده [illegible]

[illegible]   [illegible]

[illegible]   [illegible]

ایضا

[illegible]   [illegible]

[illegible]   [illegible]

ایضا

[illegible]   [illegible]

دلهای عاشقان [illegible]   [illegible]

ایضا

۳۹

[illegible]

چو آتش [illegible] سرو خط گلستانی [illegible] — در دامن جیب گل و دامان [illegible]
گریه ما مایست برق آید [illegible] — [illegible]

ایضاً

دنیا [illegible] — که هر کام [illegible] نتوان یافت
[illegible] — [illegible] نتوان یافت

ایضاً

می [illegible] ساده دلی [illegible] — [illegible] چشمه که آیینه [illegible]
[illegible] — [illegible]

ایضاً

[illegible] داغ — [illegible] گل و [illegible] داغ
[illegible] — [illegible] هر کس که [illegible] داغ

ایضاً

[illegible] — آب حیات [illegible]
پروانه [illegible] چشم [illegible] چراغ — [illegible]

ایضاً

[illegible] — هزار [illegible] افتاد
[illegible] — [illegible] چشم [illegible] افتاد

ایضاً

عاشقان [illegible] مژگان [illegible] کشت — عالمی را [illegible] کشت
[illegible] — [illegible]

ایضاً

[illegible] / [illegible]

[illegible] / [illegible]

ایضاً

پیوسته دل [illegible] / [illegible] خانهٔ آیینه عمارت

[illegible] / [illegible] تسبیح [illegible]

ایضاً

عالم [illegible] اشک ما دریاست / گر [illegible] خاطر ماست

[illegible] / [illegible] صهباست

ایضاً

[illegible] / [illegible]

[illegible] / [illegible]

ایضاً

[illegible] / هر چند [illegible] کمان [illegible]

[illegible] / [illegible]

ایضاً

دایم که دل صاف [illegible] / چون [illegible] آیینه [illegible] رنگ [illegible]

قانع [illegible] / [illegible] هست [illegible]

ایضاً

[illegible] / [illegible]

[illegible] / [illegible]

ایضاً

۱۳۱

[illegible]

ایضاً

[illegible]

ایضاً

[illegible]

ایضاً

[illegible]

ایضاً

[illegible]

ایضاً

[illegible]

ایضاً

[illegible]

ایضاً

[illegible]

ایضاً

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

ایضاً

[illegible]

ایضاً

[illegible]

ایضاً

[illegible]

ایضاً

[illegible]

ایضاً

[illegible]

ایضاً

[illegible]

ایضاً

[illegible]

ایضاً

[illegible]

ایضاً

دام از ماست [illegible] شده [illegible] می پرست

ایضاً

[illegible]

ایضاً

[illegible]

ایضاً

[illegible]

ایضاً

[illegible]

ایضاً

[illegible]

ایضاً

[illegible]

ایضاً

[illegible]

ایضاً

[illegible]

ایضاً

[illegible]

ایضاً

[illegible]

ایضاً

[illegible]

شو در مسجد و در میکده پابست مشو … گر به در صومعه و صد و پیمانه … [illegible]

ایضا

ابر در بهار آن شوخ … [illegible] … داغ … [illegible]

ایضا

[illegible] … پهلو … شکسته کرده است

ایضا

[illegible] … سیاه … [illegible]

ایضا

[illegible] … حاصل … [illegible]

ایضا

آتش شوق تغافل … بیان است … [illegible] … باریک تر آن

ایضا

[illegible] … [illegible]

ایضا

یک ره کس … [illegible] … معنی … [illegible]

ایضا

ما را عبیر داغ جگر در ایاغ نیست … چون لاله دُرد ساغر ما غیر داغ نیست

ایضا

گرد روش کار … [illegible] … ره جدا است

ایضا

ترک گو … [illegible] … [illegible]

۴۵

[illegible]

ایضاً

[illegible]

ایضاً

[illegible]

ایضاً

[illegible]

ایضاً

[illegible]

ایضاً

[illegible]

ایضاً

[illegible]

ایضاً

[illegible]

ایضاً

[illegible]

ایضاً

[illegible]

ایضاً

[illegible]

ایضاً

[illegible]

ایضاً

٤٦

[illegible]

ایضاً

[illegible]

ایضاً

[illegible]

ایضاً

[illegible]

ایضاً

[illegible] دست دعا گر کرده‌ام [illegible]

ایضاً

[illegible] دمی که گشت [illegible]

ایضاً

[illegible]

ایضاً

[illegible]

ایضاً

[illegible] آسیا گردانی [illegible]

ایضاً

[illegible]

ایضاً

[illegible]

ایضاً

۴۸

[illegible]

ایضاً

[illegible] است

ایضاً

از دست [illegible]

ایضاً

اگر [illegible] است

[illegible] آب [illegible] است

ایضاً

دست [illegible]

ایضاً

[illegible] است

ایضاً

[illegible] است

ایضاً

[illegible] است

ایضاً

[illegible] است

ایضاً

[illegible] ست

ایضاً

[illegible] گردید است

[illegible]

۴۹

[illegible]

ایضاً

دست کوته [illegible] هستش — پای [illegible] ششلنگ و [illegible] است

ایضاً

یوسف مصر [illegible] — پیرهن [illegible] است

ایضاً

[illegible] سر قدم [illegible] — [illegible] گلزار [illegible] است

ایضاً

[illegible] — مرهم یاران [illegible] است

ایضاً

[illegible] — [illegible] شوق [illegible] است

ایضاً

[illegible] — [illegible] کردی [illegible] است

ایضاً

[illegible] — [illegible] گلشن [illegible] است

ایضاً

[illegible] موسم گل است — [illegible] چشم [illegible] است

ایضاً

[illegible] صبا — [illegible] پیاله [illegible] است

ایضاً

[illegible] شود — [illegible] است

ایضاً

روز وصل از بیم جان [illegible] ... [illegible]

ایضا

چشم کرم [illegible] ... [illegible]

ایضا

از [illegible] ... [illegible] و قدم [illegible]

ایضا

شب [illegible] ... [illegible]

ایضا

کوتاه نظر [illegible] ... هر قطره [illegible]

ایضا

[illegible] ... دل [illegible]

ایضا

[illegible] ... [illegible]

ایضا

چون [illegible] ... [illegible]

ایضا

هر حلقهٔ زلف [illegible] ... [illegible]

ایضا

[illegible] ... [illegible]

ردیف جیم تازی

[illegible] ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

ردیف حای مهمله

[illegible]

ردیف خای معجمه

[illegible]

ردیف دال مهمله

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] جوان کند

[illegible] اگر گردش [illegible] کند — [illegible] مرگ عزیزان [illegible] کند

[illegible] — اشک [illegible]

[illegible] — [illegible] افلاک [illegible] کند

آشنایش [illegible] — [illegible]

[illegible] — چشم دارم [illegible] فلک [illegible]

آشنایان [illegible] — [illegible]

[illegible] — پرده [illegible] کند

[illegible] — [illegible] کند

ایضا

[illegible] — [illegible]

[illegible] — [illegible]

[illegible] — [illegible] عاشق [illegible]

[illegible] — [illegible]

[illegible] — [illegible] اشک [illegible]

[illegible] — [illegible]

[illegible] — [illegible]

ایضا

[illegible] — [illegible]

[illegible] — [illegible]

[illegible] — [illegible]

۵۴

۵۵

[illegible] صاحب [illegible] — که [illegible] می آید

[illegible] در کار [illegible] — [illegible] گوشم [illegible] آواز می آید

[illegible] — مرغ [illegible]

ایضا

بلبل شوخ مرا [illegible] صیاد — [illegible] گل دام [illegible] صیاد

[illegible] — گر قفس [illegible] صیاد

[illegible] — اگرش [illegible] دام [illegible] صیاد

[illegible] — [illegible] دام [illegible] صیاد

[illegible] — دام [illegible] صیاد

مرغ دل [illegible] — دام [illegible] صیاد

ایضا

[illegible] کرد — [illegible] قفس [illegible] کرد

[illegible] — شمع [illegible] کرد

[illegible] — [illegible]

[illegible] — [illegible] کرد

[illegible] — [illegible]

[illegible] — [illegible]

ایضا

[illegible] — [illegible]

[illegible] — [illegible]

[illegible] — [illegible]

[illegible] / [illegible]
[illegible] / [illegible]

ایضا

[illegible] / [illegible]
[illegible] / [illegible]
[illegible] / [illegible]
[illegible] / [illegible]
[illegible] / [illegible]

ایضا

[illegible] / [illegible]
[illegible] / [illegible]
[illegible] / [illegible]
[illegible] / [illegible]
[illegible] / [illegible]

ایضا

[illegible] / [illegible]
[illegible] / [illegible]
[illegible] / [illegible]
[illegible] / [illegible]

ایضا

[illegible] / [illegible]

٥٦

[illegible]

هر دم از گوشهٔ خاطر [illegible] دارد | [illegible] دارد
رنگ از دل [illegible] | [illegible] شکستی دارد
نقش پایم [illegible] خاک [illegible] | [illegible] خاک [illegible] دارد

ایضا

آن چشم مست باده کشی [illegible] کرد | نرگس [illegible] کرد
[illegible] تمام بود | [illegible] تمام کرد
[illegible] پیاله [illegible] شراب نیست | [illegible] باده [illegible] کرد
محتاج دانه [illegible] صید بلبلان | صیاد [illegible] گلدسته دام کرد

ایضا

[illegible] که وصال تو میسر گردد | [illegible] گردد
[illegible] آتش [illegible] | آب آئینه [illegible] گردد
[illegible] | شاید این طالع [illegible] گردد
[illegible] | [illegible] گردد

ایضا

[illegible] مباد | [illegible] مباد
[illegible] | [illegible] مباد
[illegible] دارد | یارب [illegible] آباد
[illegible] | [illegible] مباد

ایضا

آن سرو روان [illegible] دارد | دستی به نوازش [illegible] دارد
[illegible] | این دیده [illegible] دارد

۵۷

[illegible]

خاطرش چون با رها [illegible] نیست — هر دم آن زلف پریشان شانه می‌کند
در صفای سینه [illegible] — هر که چون آیینه ما کسر [illegible] می‌کند

ایضا

[illegible] — دو [illegible] کلام [illegible] سنگ [illegible]
تو آن [illegible] — گر آتش [illegible] باشد
[illegible] چشم [illegible] — [illegible] آتش [illegible] باشد
کام [illegible] — گر [illegible]

ایضا

[illegible] تیغ [illegible] باشد — [illegible] باشد
کسی [illegible] — کربلا [illegible] شهیدان کربلا
شود [illegible] دستگیر را — [illegible] کربلا [illegible]

ایضا

[illegible] — [illegible]
از شرم [illegible] — [illegible]
[illegible] کمال — چون [illegible]

ایضا

[illegible] — [illegible] شیری [illegible]
[illegible] سعید [illegible] — [illegible] سعید [illegible]
[illegible] — [illegible]

ایضا

مردم [illegible] آن [illegible] — [illegible]

هر چند که در دیده می نرگس [illegible] — لی لعل تو [illegible] گهت [illegible]
کی [illegible] کرده عی گوشه [illegible] — در دست کسی [illegible]

ایضا

[illegible] لعل آب [illegible] — گر انگشتی [illegible] دندان
حاصل کرده [illegible] — گر سیل [illegible] چون [illegible]
روی [illegible] — که یوسف [illegible] عشق [illegible]

ایضا

نامه [illegible] روی تو گرم نگاه شد — چشم ستاره محو تماشای [illegible] شد
عالم [illegible] نامه [illegible] شد — یعنی [illegible] شد
چون شمع [illegible] — پروانه [illegible] شد

ایضا

[illegible] عشق دل [illegible] — [illegible] شد
عشق [illegible] — [illegible]
[illegible] — [illegible] راه تماشا [illegible]

ایضا

[illegible] — اگر [illegible]
[illegible] چشم [illegible] — سوی [illegible]
[illegible] — اگر [illegible]

ایضا

[illegible] که عالم [illegible] — [illegible] بود [illegible]
[illegible] — چشم [illegible] اشک [illegible] بود [illegible]

۶۰

[illegible]

[illegible]

چون [illegible] دوات [illegible] | [illegible] ایجاد بود

ایضا

[illegible] | [illegible]

[illegible] | [illegible] آمد [illegible]

[illegible] | [illegible]

ایضا

اندیشه [illegible] که خون شود | داغم [illegible] که داغ [illegible]

[illegible] | [illegible] شود

[illegible] | [illegible] داغ [illegible] شود

ایضا

[illegible] | [illegible]

[illegible] | [illegible]

[illegible] | [illegible]

ایضا

[illegible] | [illegible]

[illegible] | [illegible]

[illegible] | [illegible]

ایضا

زلف [illegible] | [illegible]

دست [illegible] | [illegible]

[illegible] | [illegible]

۶۱

[illegible]

ایضا

[illegible]

ایضا

[illegible]

ایضا

[illegible]

ایضا

[illegible]

ایضا

[illegible]

ایضا

۶۳۰

هر که [illegible] چشم [illegible] باشد ❊ [illegible] می باشد
هر که در وادی [illegible] ❊ [illegible] می باشد

ایضا

[illegible] صبا [illegible] ❊ [illegible] صبا [illegible] گیرد
[illegible] ❊ [illegible] گیرد

ایضا

[illegible] ❊ همیشه [illegible] داده
[illegible] ❊ [illegible]

ایضا

[illegible] ❊ [illegible]
[illegible] ❊ [illegible] می گردد

ایضا

[illegible] ❊ [illegible]
[illegible] ❊ [illegible]

ایضا

[illegible] می رسد ❊ [illegible]
[illegible] صبا [illegible] ❊ [illegible]

ایضا

ترک [illegible] ترک [illegible] گرد ❊ [illegible] گرد
[illegible] لعل [illegible] ❊ [illegible]

ایضا

[illegible]

دلم [illegible] | که از [illegible] آتش [illegible]
[illegible] | [illegible]

ایضا

[illegible] | چشم [illegible]
[illegible] | [illegible]

ایضا

دیده چون آن دولت [illegible] دید | [illegible] گردید
[illegible] | کار ما با دام [illegible] کشید

ایضا

[illegible] گیسوی [illegible] | [illegible]
[illegible] | [illegible] سایه [illegible]

ایضا

مرهم وصلت [illegible] | [illegible] دیده [illegible]
[illegible] | [illegible]

ایضا

[illegible] | [illegible]
[illegible] | [illegible]

ایضا

[illegible] | [illegible]
[illegible] | [illegible]

ایضا

[illegible]

مه عیدان تا نظر بر روی می دیدم [illegible] | در شب غم شمع [illegible]

همچو محموم سر با جاده پیمایی بود | [illegible] بیابان در بیابان کوچه کردم

ایضا

گریه قصد سراغ آن رگ سر آمد | مرغ رنگ از چشمان گل [illegible]

[illegible] گلشن دیدار [illegible] | چشم وا کردن [illegible]

ایضا

آسمان [illegible] | پشت رو در قبله ماه تو چو ابروی تو

رفت تیر [illegible] | شد کمان [illegible]

ایضا

عاشقان [illegible] کمر بستند | همتی [illegible] کمر بستند

عاقل [illegible] | [illegible] انگشت کمر بستند

ایضا

ما هیچ [illegible] | یاران [illegible]

[illegible] | هر [illegible] عشاق [illegible]

ایضا

[illegible] | کسی [illegible]

[illegible] | [illegible]

ایضا

[illegible] | [illegible]

[illegible] | [illegible]

ایضا

۶۵

[illegible] [illegible]
[illegible] [illegible]

ایضا

[illegible] [illegible]
[illegible] [illegible]

ایضا

[illegible] [illegible]
[illegible] [illegible]

ایضا

[illegible] [illegible]
[illegible] [illegible]

ایضا

[illegible] [illegible]
[illegible] [illegible]

ایضا

[illegible] [illegible]
[illegible] [illegible]

ایضا

[illegible] [illegible]
[illegible] [illegible]

ایضا

[illegible]

۶۶

[illegible]

سہالی را کہ دہاں کہ دار حائل گر ۔۔ می خواہم کنار آسمان

ایضا

کس ہمرکی ۔۔۔ ما السوٗ د ۔۔ کہ کعب بحر عرف درمیا ۔۔

ایضا

گر کسد رما دماہا کی بس ہیلہ ۔۔ نیشہ لش رو درشیں ۔۔

ایضا

د ۔۔ ۔۔ مسعد گاہم ۔۔ ۔۔ آدابں ۔۔ طائر سب کہ ۔۔

ایضا

۔۔ معار کر ۔۔ کل ۔۔ یاد ۔۔ آب ابن آئیہ صرف ۔۔

ایضا

شام غم کر ۔۔ میں دو آن ۔۔ ۔۔ ہون لگس یک ۔۔

ایضا

یکبت ۔۔ ۔۔ ۔۔ ۔۔ ۔۔ آہ ازاں ۔۔ الہ کہ ۔۔ عمر ۔۔

ایضا

ارسالکاں ۔۔ نشانی ۔۔ ۔۔ ۔۔ ہر کہ ۔۔ نقش ۔۔

ایضا

چشم ۔۔ سیوراں کہ کی ۔۔ شود ۔۔ ۔۔ ۔۔ گرو ۔۔ شود

ایضا

تا چشم ۔۔ جہاں ۔۔ ۔۔ سورل رای ۔۔ ۔۔

ایضا

دوش ۔۔ ۔۔ سیر باغ ۔۔ ۔۔ ۔۔ ہر کس ۔۔

۶۸

ایضاً

کسی آواره ناکی سر و پا بی نشین باشد ٭ چو رنگ سینه عشاق ساکن وطن باشد

ایضاً

سنگ پنهان مشیم خوشه بر سر دهقان ٭ از طمع چون آسیا سرگرد سرها ستی

ایضاً

ساله کرما رلب آن نوش ما کرد ٭ می بیعت بکام من هوس لعل کرد

ایضاً

ساخته از تغافل کرتا نگر بابی گرهد ٭ لب او سکه شیرین است ابهم واکی

ایضاً

تنها رس پرده باطهار جمال الله ٭ جهان همه چون صورت فانوس

ایضاً

گرد سلسله ما دهکسان کم باشد ٭ تاکی بجسد کی بار بود هم باشد

ایضاً

چون بسر من آن دلربا آید ٭ رنگ من شیرازی بهار آید

ایضاً

ترک یک نگهت یک سحر آت کرد ٭ امر یک عالمی الم کنا کرد

ایضاً

دوش آن کمان کبرش پیوسته است تا ٭ در پهلوم چو نرگس تا پشته باشد

ایضاً

در هوای آن عشق سکه دل تاب بود ٭ سحر در تم تو گویی موج دهر گرداب بود

ایضاً

٦٩

ای [illegible] مژگان [illegible] آلوده دارم میگرد — [illegible] آن زلف [illegible]

ایضا

[illegible] طلب [illegible] — [illegible] مردم [illegible]

ایضا

[illegible] مطرب [illegible] عالم [illegible] — طبیب [illegible]

ایضا

[illegible] باغ [illegible] — [illegible] آمد [illegible]

ایضا

[illegible] — [illegible]

ایضا

[illegible] سرکشد [illegible] — [illegible] دیگر [illegible]

ایضا

[illegible] — [illegible] دارم [illegible]

ایضا

[illegible] — تا آمده [illegible] گرد

ایضا

[illegible] دیوار می شود — آیینه [illegible] می شود

ایضا

[illegible] — قمری [illegible]

ایضا

یاران [illegible] روان [illegible] — [illegible]

ایضا

دیده ام اندر میان صبح میان خورشید · هم چشم اسفیدی ابر هم کافور شد

ایضا

و شمع شهر ترا چه در تار نهاد · دمی اگر ده ما پس ... ما را داد

ایضا

گر نباشد ماه و دل ... آواز سد · چون صبحها می شود ...

ایضا

هیچ ظالم دست چون ... کشتی ... · تیر را پرواز ... رانی ...

ایضا

آن آفتاب تابان چون ... گردد · ... ماه ... شرم ... گرد

ایضا

... اگر ... · ... چشم ...

ایضا

چون قصد ... احباب می کند · شمشیر از رشک ... می کشد

ایضا

ماه ... چون ... · ... چشم ... می بود

ایضا

... آفتاب ... · ... رشک ... آفتاب ...

ایضا

... گلستان ... · ... آشیانها ...

ایضا

۱۸

[illegible]

ما همه بی تعلق اسیر همی آید * به که در هر شش و کردستانی گره

ایضاً

همی دارم نگه طرفان بهار آید * اگر چه شیشهٔ ساعت عمر در دست

ایضاً

رقص آن شمع و هم آتش گرد * هم قران کرده کز دل طالبان [illegible]

ایضاً

دنیا بی کمک ما شده [illegible] * ادراک جسم آمل سیاهی [illegible]

ایضاً

گل [illegible] سکینه [illegible] * [illegible] کرد که در جای [illegible]

ایضاً

شهر در شوق [illegible] * چشم مشتاق پر کاهی

ایضاً

در سیه [illegible] شاهان [illegible] * صدای [illegible] گوش [illegible]

ایضاً

کام کسی برآید که خود هم رسی کام * چون محمل کشان شود ز بلبل ترسد

ایضاً

مانند آنکه کز روشن شود صبح * داغ دلم ز مرهم کافور باره شد

ایضاً

با آینه چهره می توان [illegible] شد * گر ردی [illegible] تو در سیاسان [illegible]

ایضاً

[illegible] دست [illegible] * نگو شدن صدا [illegible]

۷۲

ایضا

دو دم میان یار و مدعی دم داری — نتوان ... [illegible] دیده چو ... دیده ...

ایضا

بلبل ... گل ما ... کسی ... گلشن ... — سر دار ... [illegible] ...

ایضا

تا حرف ... [illegible] ... — ... [illegible] ... دیوار ... گوش ...

ایضا

زلف ... [illegible] ... — ... [illegible] ... شکستی ...

ایضا

شوق دیدار ... [illegible] ... هوش ... — ... [illegible] ...

ایضا

ساغر کف کرده ... [illegible] ... — ... [illegible] ...

ایضا

دلم را حال ... [illegible] ... — ... [illegible] ... جان ...

ایضا

... [illegible] ... معشوق ... — ... [illegible] ...

ایضا

عاشق ... [illegible] ... معشوق گردد — ... [illegible] ...

ایضا

... [illegible] ... — ... [illegible] ...

ایضا

...

مستند لشکر مردم عالم [illegible] ⁂ شود محو که [illegible] مرا [illegible]

ایضا

از [illegible] عکس [illegible] ⁂ [illegible] سپید [illegible] چشم مرا [illegible]

ایضا

[illegible] مرده کدام [illegible] ⁂ [illegible] سپید مرا [illegible]

ایضا

اگر [illegible] چهرهٔ عاشق [illegible] شود ⁂ این داغ [illegible] سیماب [illegible]

ایضا

[illegible] چشم [illegible] آورد ⁂ [illegible] چراغ مرا [illegible]

ایضا

[illegible] ⁂ [illegible] نقش [illegible]

ایضا

[illegible] ⁂ [illegible] شمشیر [illegible]

ایضا

[illegible] ⁂ [illegible]

ایضا

[illegible] ⁂ [illegible]

ایضا

[illegible] ⁂ [illegible] گشت [illegible]

ایضا

[illegible] ⁂ [illegible] گشت [illegible]

۷۴

ایضاً

گردد اگر رشته گری ... / هر کس که ساده ... پرده ... پستان بود

ایضاً

بدل هم توان کرد ساده لوحان / هر که ... آینه ... گرد

ایضاً

ز چشم تا وک انداز تو ... / باب امید آهوان ... ساید

ایضاً

حساب ... شهر ... می پرسید / که ... ماه ... سال ... تو

ایضاً

... یک سر گوشه توان ... / ران سر ... چشم مست تو افتاد

ایضاً

روی ... دست ... / بجای آشیان ... بسته ...

ایضاً

نگار گاه ... آفتاب روی ترا / ... آفتاب می ...

ایضاً

عشق ... میان ... / دیوانه هم سیر گلستان ... بود

ایضاً

مضطرب ... رود ... / ... آسمان ... بود

ایضاً

... یار ... / کار دست کسی ... گرد

ایضاً

حال بدوش ... [illegible] ... درین حسن توان [illegible]

ایضاً

مرده خضر توان شد گر آب حیات ... [illegible] ... بندگی [illegible]

ایضاً

لعل تو ... شب ... [illegible] ... عاشق ... [illegible]

ایضاً

در هوای طرب ... [illegible] ... سر ... [illegible]

ایضاً

بود گر ما طفل ... [illegible] ... [illegible]

ایضاً

گرد کان ... [illegible] ... رسد آتش ... [illegible]

ایضاً

دیده چون ... [illegible] ... شمع ... [illegible]

ایضاً

مشکل بود گردش ... [illegible] ... دستگیر ... [illegible]

ایضاً

با لعاب ... [illegible] ... که قطره آب ... رشته ... [illegible] ... میشود

ایضاً

پیوسته ... [illegible] ... همچون حباب ... [illegible]

ایضاً

ادراک ... [illegible] ... مضمون ... [illegible] ... مضمون کسی ... [illegible]

۴۶

ایضا

بجا باشد که مال افشان مپرسید ... داغش برآتش دل عشاق [illegible]

ایضا

وی شرار ریشه دیگر می آید ... که هم خسرو و شیرین [illegible]

ایضا

ملک [illegible] خانه پورشید رشید ... لیک ازین ابنا کر ظلم [illegible]

ایضا

[illegible] چون شمع [illegible] جان ... چراغ هستی ما از دم شمشیر [illegible]

ایضا

ما [illegible] رنگ [illegible] دم زرد ... پسته [illegible] چو در [illegible]

ایضا

[illegible] اگر دیم [illegible] ... که [illegible] شیشه [illegible]

ایضا

می آید کار [illegible] سلطان جو مرد ... [illegible] شمشیر [illegible] گردد

ایضا

[illegible] که در موسم بهار ... خوش [illegible] آید [illegible] کشید

ایضا

مهمان [illegible] شمع [illegible] ... تقریر دکان خویش زبان [illegible]

ایضا

[illegible] کس [illegible] ... سر [illegible] آورد که گرد [illegible] گردد

ایضا

سیب این جهان [illegible] شیرین [illegible] ✻ که چون ترکان بگیرد تیغ [illegible] ما ریزند

ایضا

کاروان [illegible] بهشت [illegible] کاملی [illegible] ✻ هر روز [illegible] پس [illegible]

ایضا

هر ملکت شد حاصل [illegible] ✻ [illegible] این [illegible] مثل [illegible]

ایضا

مشکل بود دل [illegible] ✻ [illegible] بوسه [illegible]

ایضا

[illegible] ما شاکر کارم ✻ [illegible] آگر [illegible]

ایضا

هر کسی گوهر مقصود بیابد [illegible] ✻ [illegible] دیده [illegible] پیدا کرد

ایضا

[illegible] دگران کامیاب [illegible] ✻ زبان [illegible] گوش [illegible] الفت [illegible]

ایضا

علو همتم کی آتش [illegible] سایه [illegible] ✻ جان [illegible] گرم [illegible]

ایضا

دامن گرد خط یار [illegible] توان ✻ به صبح آینه [illegible] کلف پیدا شد

ایضا

سر و دست اگر [illegible] ✻ هر که دیوانه شود در پی صحرا گرد

ایضا

گر وصل یار [illegible] شمع اشاره [illegible] ✻ که [illegible] آسمان [illegible]

۲۸

ایضاً

سرکش ار سرکشی و دش بود [illegible] … ما [illegible] که [illegible] گردی [illegible]

ایضاً

لب سوال می [illegible] سکان کشی … که رسم [illegible] دست [illegible] مگرید

ایضاً

مست [illegible] داشت ما لم صیاد … تا [illegible] پر [illegible] کرد

ایضاً

سلسله دل [illegible] گرم [illegible] سر [illegible] … را [illegible] سپید [illegible] کرم [illegible]

ایضاً

در لوں گام [illegible] و بر آب … بام [illegible] که گردای بود

ایضاً

[illegible] ساغری [illegible] لب [illegible] … [illegible] کاسه [illegible] آرد

ایضاً

[illegible] دل [illegible] … [illegible] بک [illegible] همراهی کرد

ایضاً

[illegible] یار [illegible] مکرد … تشنه لب مردم و چشمی [illegible]

ایضاً

یلدان [illegible] شعر مارا … افسوس که نام [illegible]

ایضاً

[illegible] گردی [illegible] … [illegible] راه [illegible] بیابان [illegible]

ایضاً

۷۹

[illegible]

والہ شاخ سنبل کل [illegible] نفس لی بو [illegible] می گردد

ایضاً

سایہ پرور [illegible] برسرش کرکس [illegible] ہما بشبید

ایضاً

سیاہی یار افتادم کہ شاید بدست زلف سیاہی گرسید

ایضاً

می وستد [illegible] یوسف از دولت حسن [illegible]

ایضاً

عیشی کرنمی [illegible] این دست [illegible] ریہ [illegible]

ردیف راء مہملہ

راہ شوق [illegible]	[illegible] شمع مرا عمر [illegible] دستگیر
کجا ز دست [illegible]	پردہ رنگ [illegible] عمر [illegible]
[illegible]	کہ بست [illegible] کمان [illegible]
گر [illegible] آمد [illegible]	ہر ادیب کہ [illegible] شمع [illegible]
[illegible]	کہ بست [illegible]
ز شرم [illegible] لب [illegible]	[illegible] سنگ [illegible] گشت [illegible]
بیا [illegible]	لسان [illegible] مرا آمدا [illegible]
دم [illegible] شمع [illegible]	کہ [illegible] دم [illegible]
گشت [illegible] دیار [illegible] کام	گد [illegible] میان [illegible]

[illegible] ز ترک [illegible] لب [illegible]

ز زلف یار [illegible] دل [illegible]

۸۰

هر که گردد دور [illegible] دل [illegible]   عاقبت در کسب [illegible]

تن هماک کشیدن [illegible] آثار   [illegible] شهره شد [illegible]

مطلب [illegible] نگردد حاصل   یک سخن [illegible] یاد [illegible]

[illegible] گر بود استعداد   آشنا [illegible] گردد [illegible]

[illegible] گوش [illegible]   [illegible] گوش [illegible]

تا [illegible] سایه [illegible] سنگ [illegible]   [illegible]

[illegible]   گرد [illegible]

کار [illegible] چون دیگران [illegible]

مردم [illegible] آئینه [illegible] چشم [illegible]

[illegible]   می‌نگرد [illegible] چون [illegible]

[illegible]   [illegible]

[illegible]   [illegible]

[illegible]   [illegible]

[illegible]   [illegible]

[illegible]   [illegible]

[illegible]   [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]   [illegible]

[illegible]   [illegible]

عشق [illegible] می‌شود [illegible]   [illegible]

۸۱

ایضاً

[illegible] دل [illegible] شد [illegible] | چه [illegible] کرد [illegible]

[illegible] شکسته [illegible] | [illegible] کلک [illegible]

[illegible] | [illegible]

[illegible] | که [illegible] دگر [illegible]

ایضا

[illegible] | که کس [illegible] باشد سعید [illegible]

[illegible] سرو [illegible] چشم [illegible] | [illegible] کس [illegible]

[illegible] چشم [illegible] | [illegible]

[illegible] باشد [illegible] | [illegible] کار

ایضا

[illegible] | [illegible] کس آمد [illegible]

[illegible] | شد [illegible] سعید [illegible]

[illegible] سعید [illegible] چشم [illegible] | باشد همیشه در دل [illegible]

ایضا

[illegible] مرهم [illegible] | [illegible]

[illegible] | [illegible]

ایضا

[illegible] وصف روی آن [illegible] | قلم چون شمع شد [illegible] نور

[illegible] شکیبائی [illegible] | [illegible] چشم سعیدم [illegible]

ایضا

[illegible] که سر کش [illegible] | مردم چشم مرا [illegible]

٨٣٠

[illegible]

دل و جان از غم کشش دست [illegible] شد صدف را گوهر [illegible]

ایضاً

معلوم شد حسن معنی [illegible] در دست [illegible] عمر
همدم [illegible] شیشه ساعت [illegible] حاصل [illegible] کاروان عمر

ایضاً

در تلف [illegible] آمد [illegible] دشمن [illegible]

ایضاً

یار از چشم [illegible] زانو [illegible] شد [illegible]

ایضاً

[illegible] کاسه گل [illegible] رنگ [illegible] لب [illegible]

ردیف زای معجمه

[illegible] کار [illegible] جا کیا [illegible]
[illegible] هر کجا [illegible]
[illegible] آمد [illegible]

ایضاً

[illegible] دل گل [illegible] گل [illegible] لعل تو [illegible]
وصف خط سر تو مرا [illegible] چون [illegible]

ایضاً

گرچه پیکان [illegible] تشنه چون [illegible] آن لب [illegible]

ایضاً

دعای [illegible] چون [illegible]

ایضاً

عشق [illegible] | اگر [illegible] [illegible]

ایضاً

داد [illegible] شمع | [illegible] گرم [illegible]

ایضاً

[illegible] | [illegible] خشک [illegible]

ایضاً

[illegible] طرح [illegible] | [illegible] [illegible]

ردیف سین مهمله

[illegible] | [illegible] دیس

[illegible] | آشیان [illegible] قفس

[illegible] | [illegible] مگس

[illegible] | [illegible] رس

[illegible] | [illegible] جرس

آشیان [illegible] سرگردان [illegible] | [illegible] تحسین

[illegible] کمال [illegible] | [illegible] نفس

ایضاً

[illegible] اگاه [illegible] قفس | [illegible] قفس

[illegible] یک [illegible] | [illegible] قفس

[illegible] | [illegible] گشت [illegible] قفس

[illegible] | آشیان [illegible] دل [illegible] قفس

۸۵

ایضاً

قسمت طاوس گلستان [illegible] — دست [illegible] گر [illegible]

سر [illegible] — [illegible] گرمت [illegible]

ایضاً

[illegible] — [illegible]

[illegible] — [illegible]

ایضاً

[illegible] — [illegible]

ردیف شین معجمه

[illegible] — [illegible]

[illegible] — [illegible]

[illegible] — [illegible] چشم [illegible]

ایضاً

[illegible] — [illegible] آب گردش

[illegible] — [illegible] گردش

[illegible] — [illegible] گردش

ایضاً

[illegible] — [illegible] آتش

[illegible] — [illegible]

[illegible] — [illegible]

ایضاً

۸۶

[illegible]

هر دم ز ... [illegible] | نقش ... [illegible] عاشقان بود

گر شوی ... [illegible] | [illegible]

گر ز دست آب ... [illegible] | [illegible]

ایضا

[illegible] سرو ... [illegible] | جلوه یاقوت رنگ لعل بود در نظر

دل ... [illegible] | [illegible] دگر ... [illegible]

[illegible] عاشق ... [illegible] | [illegible] سرش

ایضا

[illegible] گریبان ... [illegible] | [illegible] آوردی ... [illegible]

هر گز ... کاسه ... [illegible] | [illegible]

ایضا

چون ... [illegible] اهل جهان باش | [illegible] دگر ... [illegible]

[illegible] همراه دگر ... [illegible] | چون شمع ... [illegible]

ایضا

رباب تا ... [illegible] شد | گر ... [illegible] سیاهم ... [illegible]

سراغ چشمه آیینه ... [illegible] | [illegible] عشق ... [illegible]

ایضا

[illegible] | گر ... [illegible] سر ... [illegible]

[illegible] | [illegible]

ایضا

از رشک دهان تنگ یار است | ماتم ... [illegible] خانه بر دوش

ما وصل وادیم دل بست — ما را یاد و دو ترا فراموش

ایضاً

کسی که عشق بود درد او دل سوز — که تاب عشرت ... کامد

ایضاً

ایک کس ... کس ... — صد ما ... کر ... سول

ایضاً

... ... — می کشم در گوش ... دانگش ... دماد

ایضاً

... رو کہ ... چشم کو ... — ما را ... آب ... کش

ایضاً

... گس تکیہ کہ ... — ا ... دل ... بود وا ما دن آتش

ایضاً

... دوری ... مرا الا ما ... — آرزو من شمع ... دل ...

ایضاً

چندان دل ... — سنگ ... شکم ...

ایضاً

سر مگو گریہ ام داستانہ خویش — کہ ہمو مردم چشم ... ماہ خویش

ایضاً

سوز دل کہ دارم از گریہ کم گردد — چون شمع آب چشم باشد ... آتش

ایضاً

کس ... گریہ ... الم می کسد — ... مکی ... شمع ... گرم ... حال ...

ایضاً

ایضا

بود کج بحث چون صاحب ملا طرز صدور ... بجز دگر ... زمان ...

ایضا

ای که گر ... دیدار چشمی را ... گر ... بها ... و ...

ایضا

کمال ... درویش ... بحب ... کوه ... خال ... دود در

ایضا

چو در ... گرفتاری ... دیده ... نگاهی نگه دارم ...

ایضا

عاشق ... بستان ... سر ... جامه ... کرد ...

ایضا

ازان ... سلطان ... کر ... سنگی ... دارد

ایضا

اهل ... گر ... سنگی ... بود ... ار ... ساده ... مانده

ایضا

ازان ... شکل ... بافت ... گر ... شاید ... خویش

ایضا

ای آن ... روز ... دست ... سر ...

ردیف طای مطبقه

... کو ... خط

ردیف عین مهمله

چهره گردد گرشنی با عارضش مشک — الکه شک ... ... کار مشک

چشم دلسوی بساید دشمن ... — اشکین کی پاک ساید اشک ...

در شب وصلت چه باد ... — صبح آمد گردون ... ...

ردیف غین معجمه

روشن ... ... تو — ... چراغ شود ... چراغ

... ... بود آبرو — بوی گل ... ... چراغ

ایضا

هر جا دود درشب ... — تا ... ...

ایضا

... ... دماغ — روغن اگر ... مست ...

ردیف فا

... ... شد ... ... — مشو در ... ...

... ... — ... ...

آخر ... ... سر ... — گر ... ... دلبر

... ... — سگ ... آید ... ...

... ... حرب ... ... — ... آتش ... ... دور ...

... ... استادی ... ... — ... ...

ساده لوحان ... ... گردی ...

گشت ... ... روش ... ...

ردیف قاف

... ... عشق — ای ... ... عشق

۹۰

ازبوی پیکرم گرد سر کشاده است ** گردیدم بلاک باعث تیر نسان عشق

ایضا

در میکار دل شیران بود پیشانی عشق ** گر بر تر او د برگ ل نشه عشق

ایضا

بسم لیلی معانی تحمل دید ** تا محی رحماست از در علق

ایضا

[illegible] دلبر کشت از نظر ما ** پیوسته بر د حشم چون علمه بار شوق

ایضا

از ملدی غور دختر بلیسی نیست ** بیکار د بوار کند گر گلستان مدن

ایضا

[illegible] از رخط گریبان ** چون آب نیست نشه بهد دو عیش

ردیف کاف تازی

چون گیسی کی بکمند شور ارگی ما ** گردل عسر اسیر ریش بالکی

ما کسان بدو لد عالم بالا آید ** گرد دامسکده سر ز بی رمین بار کی

ایضا

هر گرمی ز لد دل مرده بگرم ** ترسم که الم بهول گره بود مشک

ز لطور رو لر باغ کیون مهر صبح ** از چشم مدت دایه انگور شود مشک

ایضا

در عارض یا لکر نشان ز رعا کی ** آب تا سیر ون نامه دمیان بهد خاک

ایضا

شعده الدمن ح من کرده پاک ** کبی د مدد تہ حاک گل گریبان

91

[illegible]

ایضاً

[illegible] / [illegible]

ایضاً

[illegible] / [illegible]

ردیف کاف فارسی

[illegible] / [illegible]

[illegible] / [illegible]

ایضاً

[illegible] / [illegible]

[illegible] / [illegible]

ایضاً

[illegible] / [illegible]

ایضاً

[illegible] / [illegible]

ایضاً

[illegible] / [illegible]

ردیف لام

[illegible] / [illegible]

[illegible] / [illegible]

[illegible] / [illegible]

ایضاً

[illegible]

زبان گفتگو را [illegible] هر چند یاران [illegible] در لباس تقلید

[illegible]

[illegible]

[illegible] برد و دوام [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] عبارة المصنف [illegible]

[illegible]

[illegible]

ایضاً

[illegible]

ایضاً

[illegible]

ایضاً

[illegible]

ایضاً

[illegible]

ردیف میم

[illegible]

دست می [illegible] شست [illegible] — تا هوای [illegible]

[illegible] — [illegible] نشست [illegible]

[illegible] — [illegible]

[illegible] اهل مجلس [illegible] — [illegible]

[illegible]

نقش دیوار [illegible]

[illegible] — ز عشق [illegible]

[illegible] — [illegible]

[illegible] — [illegible]

ز شوق [illegible] — [illegible]

[illegible] معشوق [illegible]

گاهی [illegible]

[illegible] — [illegible]

آسودگی [illegible] — جان داده ام [illegible]

چون شمع [illegible] — [illegible]

در عالم [illegible] — [illegible] دیده ام

هر کس [illegible] — [illegible]

[illegible] — [illegible]

[illegible] — [illegible]

ایضاً

[illegible] — [illegible]

[illegible]
[illegible]
[illegible]

ایضاً

[illegible]
[illegible]
[illegible]

ایضاً

[illegible]
[illegible]
[illegible]

ایضاً

[illegible]
[illegible]
[illegible]

ایضاً

[illegible]
[illegible]
[illegible]

ایضاً

[illegible]

۹۵

[illegible marginal text]

[illegible]

[illegible]

ایضا

[illegible]

[illegible]

ایضا

[illegible]

[illegible]

ایضا

[illegible]

[illegible]

ایضا

[illegible]

[illegible]

ایضا

[illegible]

ایضا

[illegible]

ایضا

هر چند که در کعبه [illegible] دویدیم [illegible] چون [illegible] مسیحا [illegible] رسیدیم

[illegible]

[illegible] چو ماه سر [illegible] / در لشکر [illegible] سیاهی [illegible]

ایضاً

[illegible] سر [illegible] کام / صدای [illegible] گوش [illegible]

[illegible] که ما [illegible] / [illegible] شام

ایضاً

[illegible] / در حرم [illegible] چون [illegible]

[illegible] / [illegible] گرفت [illegible]

ایضاً

[illegible] / شمع تو [illegible] صورت فانوس خیالم

چون شمع [illegible] / [illegible] سوخت [illegible]

ایضاً

[illegible] / چون شمع [illegible] اشک [illegible]

[illegible] / چون رشته [illegible] خاموش [illegible]

ایضاً

[illegible] نسیم / [illegible] شدم

[illegible] سر مرا [illegible] اسیر / دام [illegible] دیگر گرفتار شدم

[illegible]

ایضاً

[illegible] آشنا / چون صدف [illegible]

[illegible] / گر دست [illegible]

ایضاً

[illegible] / [illegible] کرد اگر [illegible]

[illegible]

۹۴

[illegible]

ایضا

[illegible] شوق تاب غلطی است — تا کشت پا [illegible]

ایضا

[illegible] گریبان ماه [illegible] — [illegible] شهید باشد [illegible]

[illegible] سرو دلی [illegible] — هر دو نگم اگر [illegible] معصوم [illegible]

ایضا

چون شمع [illegible] آتش [illegible] — [illegible]

ایضا

[illegible] راه [illegible] — چون [illegible] یاران [illegible]

ایضا

[illegible] کساران [illegible] — [illegible]

ایضا

ما [illegible] دارم — ما [illegible] چون آب [illegible] دارم

ایضا

مدام [illegible] — [illegible]

ایضا

[illegible] — گرداب [illegible]

ایضا

[illegible] عشق [illegible] — [illegible] شمع [illegible]

ایضا

[illegible] گردون [illegible] — [illegible] عالی [illegible]

ایضا

[illegible]

ما سعدی [illegible] [illegible] ام

ایضاً

[illegible] [illegible]

ایضاً

[illegible] تا خانه [illegible] شده من خانه نشیم

ایضاً

ای [illegible] [illegible] کام

ایضاً

[illegible] [illegible] ام

ایضاً

ما بهرم وصال او دورم [illegible] رده ام لیک [illegible] گورم

ایضاً

[illegible] [illegible] ام

ایضاً

[illegible] کردم [illegible] کردم

ایضاً

چشم [illegible] کرده ام [illegible] اشک [illegible] ام

ایضاً

[illegible] گوش [illegible] ام

ایضاً

[illegible] [illegible] ام

[illegible]

ایضاً

[illegible]

ایضاً

[illegible]

ایضاً

[illegible]

ایضاً

[illegible]

ایضاً

[illegible]

ایضاً

[illegible]

ایضاً

[illegible]

ایضاً

[illegible]

ایضاً

[illegible]

ایضاً

[illegible]

ایضاً

[illegible]

۱۰۰

[illegible]

۱۰۱

ایضا

[illegible] سعید — [illegible] دوایم

ایضا

گرد گل [illegible] — کشته [illegible] سوخته ایم

ایضا

ما و [illegible] — [illegible]

ایضا

[illegible] — [illegible]

ایضا

چراغ مجلس [illegible] — اگر [illegible]

ایضا

[illegible] مرادی کام [illegible] عشق — [illegible] چاره ایم

ایضا

[illegible] رشک [illegible] شکسته — [illegible] ایم

ایضا

اگر [illegible] — [illegible]

ایضا

روشناسیم [illegible] مردم دیده — گرچه [illegible] آیم

ایضا

طلب [illegible] دیوان را — [illegible] ایم

ایضا

[illegible]

۱۰۲

[illegible]

ما مادر صف [illegible] ... [illegible] یلمی سیاه [illegible]

ایضا

بسکه [illegible] چشم ترم [illegible] ... رفته‌ام و گل [illegible]

ایضا

گیسوی تو [illegible] سنبل پیچ ... [illegible] دو ساله [illegible]

ایضا

[illegible] چشم ترم [illegible] ... [illegible] مرادم

ایضا

هر چه شد [illegible] سیاهی دوات [illegible] ... مشق [illegible] طفلان [illegible]

ایضا

مارم طالع [illegible] ... [illegible]

ایضا

سامان دیوانگی [illegible] ... [illegible] صحرا [illegible]

ایضا

در راه شوق [illegible] ... تا کی [illegible] کمان [illegible]

ایضا

داغ اطلس [illegible] ... [illegible] که صاحب دردم

ایضا

دیوار و در [illegible] ... رنگش [illegible]

ایضا

[illegible] چشم [illegible] ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

ایضاً

[illegible]

ایضاً

[illegible]

ایضاً

[illegible]

ایضاً

[illegible]

ایضاً

[illegible]

ایضاً

[illegible]

ایضاً

[illegible]

ایضاً

[illegible]

ایضاً

[illegible]

ایضاً

[illegible]

ردیف نون

[illegible]

۱۰۵

ملولی همچو من دلم کجا من موی میان / در میان یک الف کس بی ما نشان

لشکر گرد کیا ... ما ماه [illegible] / سپهر از رشک ... [illegible]

گر سخن از مو و میان ... [illegible] / آنکه چون ... [illegible] گردم ...

حاجی ... [illegible] / دشمن ما می شود در ماه ما ... [illegible]

سوی ... [illegible] / ... [illegible]

... [illegible] / شاد می گوید ... [illegible]

... آسمان [illegible] / در عمل ... [illegible]

... [illegible] / زین محال ... [illegible]

... [illegible] / ... [illegible]

... [illegible] / ... [illegible]

... [illegible] / ... [illegible]

گل کمان دارد که ... [illegible]

... [illegible]

ما سگساران ... [illegible]

ره ساحل سپرد کشتی ... دریا ... [illegible]

گر چراغ حسن او روشن ... [illegible] / در دهان ... شمع ... [illegible]

کی ... مجنون ... [illegible] / سگ ... [illegible]

... [illegible] / یاد انگشت ... [illegible]

گر ملک ... [illegible] / ... [illegible]

... [illegible] / سگ ... [illegible]

ما ... [illegible]

[illegible]

۱۰۶

ایضاً

در عرض اشتیاق چه حاجت به صفحه‌ای / باشد چو جامه‌ای که ز من [illegible]

[illegible] / [illegible]

ایضاً

[illegible] آستین / [illegible] آستین

[illegible] / [illegible]

[illegible] / [illegible]

[illegible] / [illegible]

[illegible] / [illegible]

[illegible] / [illegible]

عاقبت [illegible] / گر [illegible] آستین

ایضاً

شب که آخر [illegible] / کار انگشت [illegible]

[illegible] / [illegible]

[illegible] / در فراق تو [illegible] دست [illegible]

[illegible] / خشک کرده [illegible]

[illegible] / [illegible]

[illegible] / گرد از [illegible]

ایضاً

چون شمع [illegible] / هرگز [illegible]

[illegible] / رنگ از رخ گل [illegible]

[illegible] / چشم [illegible]

[illegible] / [illegible]

۱۰۷

[illegible]

ایضا

[illegible]

ایضا

[illegible]

ایضا

[illegible]

ایضا

[illegible]

ایضا

۱۱۸

[illegible]

[illegible] / این عاقل که [illegible]

[illegible] / سعید آمد [illegible]

[illegible] / [illegible]

ایضاً

[illegible] / [illegible]

[illegible] / [illegible]

[illegible] / [illegible]

ایضاً

[illegible] / [illegible]

[illegible] / [illegible]

[illegible] / [illegible]

ایضاً

[illegible] / [illegible]

[illegible] / [illegible]

[illegible] / [illegible]

ایضاً

[illegible] / [illegible]

[illegible] / [illegible]

[illegible] / [illegible]

ایضاً

[illegible] / [illegible]

[illegible]

۱۰۹

[illegible]

[illegible]

ایضا

[illegible]

ایضا

[illegible]

ایضا

[illegible]

ایضا

[illegible]

ایضا

ماه و آتش [illegible] / [illegible] آفتاب [illegible]

در دیده کس [illegible] / ای لعل [illegible]

ایضا

از دل [illegible] / [illegible]

[illegible]

آسیاب [illegible] من مرده [illegible] * با یکسال چشمه [illegible] گریش

ایضاً

چشم مرکس که شد [illegible] روش * آتش طور سر سنگ تو [illegible]
می [illegible] کمان آدم [illegible] سفر * میشود کاسه [illegible] اگر [illegible]

ایضاً

[illegible] * [illegible]
[illegible] * [illegible]

ایضاً

لسان [illegible] * [illegible]
چنان گرد [illegible] * [illegible]

ایضاً

ساز [illegible] عاشقان کی * کمان [illegible]

ایضاً

کام [illegible] ملک [illegible] * می رحم [illegible]

ایضاً

[illegible] * کی ترک شکر گر دار [illegible]

ایضاً

[illegible] * کہ باشد مصحح [illegible]

ایضاً

[illegible] * گردید شاخ آهو [illegible]

ایضاً

۱۱۱

[illegible]

[illegible]

ایضاً

[illegible]

ایضاً

[illegible]

ایضاً

[illegible]

ایضاً

[illegible]

ایضاً

[illegible]

ایضاً

[illegible]

ایضاً

[illegible]

ایضاً

[illegible]

ایضاً

[illegible]

ایضاً

[illegible]

[illegible]

[illegible]

ایضا

[illegible] مانند سرو — هر که خواهد [illegible] بوستان

ایضا

[illegible] آب و نان — [illegible] پهلوی خود مهمان [illegible]

ایضا

همچو [illegible] — آسمان [illegible]

ایضا

[illegible] گرفتار [illegible] — [illegible] که جهان [illegible]

ایضا

[illegible] — [illegible]

ایضا

[illegible] گر حالت شود [illegible] — [illegible] چون گرد [illegible]

ایضا

چشم [illegible] — [illegible] چشم خود [illegible]

ایضا

این [illegible] گردان ماهی فراغت [illegible] — [illegible] کس [illegible]

ایضا

[illegible] شد [illegible] — [illegible]

ایضا

[illegible] دشت کهنه [illegible] — بیرون [illegible] گریبان آستین

ایضا

113

[illegible]

[illegible]

[illegible]

ایضاً

[illegible]

[illegible]

ایضاً

[illegible]

ایضاً

[illegible]

ایضاً

[illegible]

ایضاً

[illegible]

ردیف یای تحتانی

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

۱۱۵

مری جان [illegible] کی دیوانگی [illegible]

گر سود [illegible] | کہ [illegible] پیشانی [illegible]

[illegible] | [illegible]

گر [illegible] | کہ [illegible]

[illegible] | کہ گر [illegible]

[illegible] | گر کا ہی [illegible]

تھی دیوانہ [illegible]

گر [illegible] دنیا میں [illegible]

[illegible] | [illegible]

[illegible] | [illegible]

[illegible] اگر [illegible] | [illegible]

[illegible] | [illegible]

سنگ در کوچہ [illegible] کی گردمی

[illegible] کہ [illegible]

[illegible] | کہ گر دیدہ دل [illegible]

[illegible] | [illegible]

[illegible] | [illegible]

[illegible] | [illegible]

[illegible] | [illegible]

ایضاً

[illegible] | [illegible]

[illegible]

۱۱۷

پروانهٔ ظلمت ره مقصود … آن کیست که شمع … سر راهی
بی مهر حق … [illegible] … شد مرد … [illegible]

ایضا

یک … [illegible] … گر چشم … [illegible]
یک … [illegible] … گردم سیر عالم … [illegible]
… [illegible] … آتش … [illegible]

ایضا

پریشان عالم … [illegible] … زان کاهی … [illegible]
… [illegible] … که صد دل … [illegible]
… [illegible] … [illegible]
… [illegible]

ایضا

… [illegible] … [illegible]
… [illegible] … [illegible]

ایضا

… [illegible] … [illegible]

ایضا

چشم … [illegible] … [illegible]

ایضا

… [illegible] … [illegible]

ایضا

… [illegible] … [illegible]

[illegible]

ایضا

[illegible]

ایضا

[illegible]

ایضا

[illegible]

ایضا

[illegible]

ایضا

[illegible]

ایضا

[illegible]

ایضا

[illegible]

ایضا

[illegible]

ایضا

[illegible]

ایضا

[illegible]

ایضا

[illegible]

[illegible] گر شمع [illegible]

ایضا

[illegible] کاش [illegible] مژگان [illegible]

ایضا

[illegible] صد شکر که [illegible]

ایضا

[illegible]

ایضا

[illegible]

ایضا

[illegible]

ایضا

[illegible]

ایضا

[illegible]

ایضا

[illegible]

رباعیات

[illegible]

[illegible]

وله

۳۱۶

[illegible]

صف تو دل شکست پیکان ما را — صد کوه الم نهاده بر جان ما را
هرگز نشنیده و الم کرد و نمود کند — درد جگر تو ساخت حیران ما را

وله

تا ستان بهجعه اندر بساط تاک — از گرمی خورشید قیامت تا یک
دنیا گوید مربع آخر سست — ای شیخ بریز دانه سبحه خاک

وله

آن شب که ندارد عشق و اهل — چون [illegible] شد و بی‌دو پیش
تا وقت سحر [illegible] ساعت ای — [illegible] فلک سینه شکم [illegible]

وله

گر دست [illegible] دستگیر مرا — ای [illegible] جان [illegible] مرا
[illegible] عزلت عربی بیاب — [illegible] مرا

وله

در گوشه بی‌تعلقی ماییم — وابسته همیشه در تماشای [illegible]
کشتی چو قلندران به پهلو بود — آنرا که هوای سیر [illegible]

وله

آنکس که درد [illegible] قناعت پهلو — پیوسته بود [illegible] قوت [illegible]
چون [illegible] شمع سوز داد آتش [illegible] — [illegible] اگر [illegible] تا گلو

وله

تا [illegible] شده مقیم کاشانه ما — از گرد [illegible] تهی [illegible] ویرانه ما
[illegible] مردم [illegible] — امروز که [illegible] ویرانه ما

وله

دی سنگدل بود ده ملت ما | حاجی برد دست دست و دامن ما
از چشم مرکش بر سیم کهوت | آمد سپید واده در حرم ما

وله

در حیرمی هوای در مدس آب | می نوش کردن آن دو ر ملک آب
عصی آب کر هشتان برعان می | در کثرت می چون سپیکین آب

وله

طامع کنا یک بر می کر دو راهی | آمد بسی عیش کی کسه کی باد
از لعل تو یا کرت اهول ابل | [illegible]

وله

وصال جانان تو حرم سر سبزی کا | خار می سر پاره ماشا کرد است
پرکس هوای دل میں میں | از رود ان چشم و ریشی کا مدر را

وله

مرحب ستو و دل رها تو مستی | دهار کو پیکس بار در دل
امرا کر بود معمر مرد ما تو نشست | از کاست سر باده آواز مرد دل

وله

ای مرکه عاش است

ده عشق تو ما سعف دلم روی کو | اچهره ای پر مدر نگ مسود
شوان نفس کرشده زاید آکو | از روش چراغ آیینه مسود

وله

ای کرده و رو سیم ترا دشمن دل | تعش که از لع حسن تو سن
ای دستی یاک نکهدی سرکر | آیی سیه آمد نکین

وله

ما عوض شد از سر دلت آگاه — گردید دهان گشت کوچک تر ما
ز زلف هر گل گشته رنگین — آخر مدروع روی دل کرده عشاق

ولَه

مه شد صبح یار مرا سطوت عیب — هم جست گرد دره سیاهی دوتا
چون ماه بود بکس همه عالم — تا هست سینه خشم من بی گره‌ا

ولَه

هر چند که از سر ما بی‌نشدم — آگاه شد ز تنگ حرف گداهی شدم
سوی سیم سبب کرد دیده سوره — واقف رسیده سیاهی شدم

ولَه

گر دل شوی پای سر ره سپرد — عاقل شوار و مست تیغ به سر
هم شده در چشم سلیمان ناریک — آگشته سیاهی شکر سوز

ولَه

وصل بهار ما ارسا خوان شد — هم صحبت ارباب بیا متوان شد
هی برد به چمن لب رازد شک — سرآب ز موج لب بیا متوان شد

ولَه

فصل بهار و گلشن آورد — محکمانه افسرده دلی به هم خورد
بی عیب عشق و شور من چمن باغ — بلبل رسیده گل قفس باید کرد

ولَه

ما هم اگر چشم ندور و مکتاب — خواهد و مدرد دی سعی در آب
لی عهد کس رسیده در سخن بی مهر آب — خواهی تحسین نیست سعد و دنیا

ولَه

سیل است رشوق کلام گرم شکوه . کرام ساده داده این جا مراد
تا در لب نگشتم . می گردد آب تشنگان گرداب

ولِه

ای مهر جبین که عیسی است برش . بیهوشی مندم ز خوش
بی رنگی اگر همی باشد . در پرده چشم پرده گوش

ولِه

ای نکهت و حال تو خورشید کلاه . وسازد آتش بدو در سپاه
از حوالت روی آن شب . تا آب لب شد بر دل بیمار جاه

ولِه

ای شعبده زمر و بیرون . تا چند طعنه می کنی بلیق
یعنی توان برد . آسوده کسی بود دو دیعو لیق

ولِه

چون درهم خورشید جان چیره . هر کس که بود دل بجان برچیره
در زلف او دو دیده همی بیرم . شاید که این آب گران چیره

ولِه

رو ریه که دلم را برد است . شادم که دل مرا به ساغر برد است
اسباب کمال بر هر چه دارد . چیزی که نگار من ندارد هست

ولِه

سرمایه من درستی . بر جانم دو دلم مگیر هست تهی
ال حد . دستی کو

ولِه

[illegible]

۱۲۴

ای پرده فرو دو لب پان دل را / [illegible] سبز خودی کرده [illegible] جان را
[illegible] صبح [illegible] / رهبا که [illegible] پای

وله

صد شکر که [illegible] هوا وارستم / چشم [illegible] از متاع دنیا بستم
چون [illegible] / [illegible] پشت [illegible] دستم

وله

هر کس که [illegible] دارد / چون [illegible] پنهانی دارد
[illegible] که در باغ جهان گردیدیم / هر میوه که دیدیم [illegible] دارد

وله

۱۲۵

هر چند که [illegible] جهان گردیدیم / از کس سخن [illegible] نشنیدیم
[illegible] چشم [illegible] / از [illegible] خلق [illegible] دیدیم

وله

[illegible] کار رسانت / سرگشته [illegible]
[illegible] / چون [illegible]

وله

آنرا که [illegible] / کی [illegible]
از [illegible] / هر چند [illegible]

وله

آنرا که بود [illegible] دست [illegible] / [illegible]
طفلی که [illegible] / چون [illegible]

وله

موییه دوای درد ما [illegible] کرین — شکل الم من [illegible] پدید درمان

اندی سر و شکست امان دریت — هر چند که [illegible] سوهانی [illegible]

وله

جان رفت و [illegible] درد ما [illegible] — دل [illegible] آگاه [illegible]

تا گرچه رسیدیم بمنزل ما — آسایش منزل [illegible]

وله

[illegible] دلم از سوی [illegible] گشت — گر کم شود از [illegible]

از سو [illegible] ایمن [illegible] هر چند — [illegible] چیار [illegible]

وله

ای باد [illegible] در کوی دام هوس — [illegible]

سوای کو لب کشاده گردید [illegible] — در ترک [illegible]

وله

ای در غم تو دیده [illegible] — یعقوب صفت [illegible]

در دام [illegible] اشک [illegible] — صد طفل [illegible]

وله

ای دل [illegible] — غافل نشوی ز دشمن [illegible]

هر چند که آشتی [illegible] — در کشتن شمع [illegible]

وله

کی سیر ز انعام شود دست گدا — [illegible]

هر گاه که [illegible] چشم [illegible] — [illegible]

وله

[illegible]

ما ز لطف تو خوشی ارباب ریا | کرمست گر امروز مباشد فردا
دو لبت که بود زمانه جوی رهالت | چون شعله حسن بود دشنید ایوا

وله

از علق گوشه نشین پنهان | میگردد وانیس دو چشم گرد جهان
ترسم که کر شود هس مای نشین | از عاشقی چون آیم اگر چو رمال

وله

ای در طلب کمان ابروی گرم شاه | در صورت کس همه معنی بنماب
هر چند همیشه است آتش تیز | دارد دم با شعله چه عیب آب

وله

طلعم نگاهی شیر نوشیم شراب | پستان لب ما حباب پی آب
ما را بود تعبیری نوشی خواب | گهوارهٔ ما کشتی عالم آب

وله

هر روز که ما زمان محو اجسش هشت | بر عارض خوش ما ره وا بست
حکمی برانگشت که در یه بود دست | بست مهر انگشت مرود ترشست

وله

چون وصل اگر گرفتگی گرمی بپوشی | آخر ولی اسیر حنا گرد وریش
داده م صورت گل دامن ورا | پیوسته کشاده دار پیشانی خویش

وله

در بستر ضعف دور دشت بیمارم | ار گرمی تب که جسم زارم
در مانم شان مددار پهلوی من | اکنون گویا چو حرف پهلو دارم

وله

126

زان دم که قفا دار نظام دو آیاه | کم کرده ره چشم ترم طفل نگاه
از بس که گریستم شبهای فراق | گردیده سواد دیده‌ام گشت سیاه

ولە

انگشت شمع داغ من سیهی | فالک کم از هم موناکوس سمجهے
شب ماو شم [illegible] | این است که حقیقت [illegible]

ولە

در عهد تو [illegible] شد [illegible] | هر گز [illegible]
در باغ جهان [illegible] | هر [illegible]

ولە

هر کس [illegible] | [illegible] العش [illegible]
[illegible] | تا شمع [illegible]
[illegible] | [illegible]

ولە

ای [illegible] قلم | [illegible]
[illegible] | غافل [illegible] تیغ دود دم

ولە

[illegible] عالم | یاران [illegible] کم
[illegible] | [illegible] مشیان [illegible]

ولە

مگر [illegible] یکسان شکست | [illegible] نیست [illegible]
از [illegible] دل پاک [illegible] | هر [illegible] آتش [illegible] پشت

ولە

هر زخم که بر سر از تو ... سیم چه سود — هر کاسه که بر سر ... شکسم چه سود

دل کیسه ... سنگ ... دو دسته بود — ما هم ز گرفتاری سیم چه سود

وله

گر زانکه شعر بود ... — گویم سخنی با تو ... ای کودل

هر ورقی که کرده مشق ... — چون لوح ز ماه [illegible] آب دل

وله

از اهل سخن کسی ... — در شعر ما و شعری ... [illegible]

هر مصرع او ... — ترسم که ما مصرع دیگر [illegible]

وله

طمرا که بود ... کشیده چه حسد — ما با همه یاران شده دشمن [illegible]

گوید که ... — [illegible]

وله

از مهره ... [illegible] — هر کام [illegible]

در راه سلوک دستگیر تو شود — آنرا که ز خاک [illegible]

وله

افسوس که رفت لشه عهد شباب — سر خوش نشده ز یکدم از باده ناب

بر بهر تماشای جهان ... — تا وا کردیم چشم رفتیم بخواب

وله

بین کامد سرد ... — گل ... شکفت خاطر ما شاد هم

موسم ... — [illegible] سرکشی یاد هم

وله

۱۲۹

هر دل که درو محبت و درد آلم نیست [illegible]
هر کس که ولایت کشد [illegible]

وله

هر کس که بر [illegible] عالم [illegible]
[illegible]

وله

[illegible] کرشمه [illegible]
[illegible] استاد [illegible]

وله

ای باد ز راه [illegible] لعل [illegible]
[illegible]

وله

امروز که [illegible] طالع [illegible]
[illegible]

وله

[illegible]
[illegible]

وله

[illegible] عاشق [illegible] مرغ دل [illegible] دام تو [illegible]
هر چند که عمری هوس [illegible] داشت [illegible]

وله

۱۳۰

دارم دردی که نیست چاره مرا — باشد ای کاش عمر کوتاه مرا
هر جا که نیست همدم [illegible] درد دل — دائم همره کسی است همراه مرا

وله

چون لعل قد یار گل افشان گردد — [illegible]
آن مرمر گل [illegible] آغوش کشم — [illegible] ریحان گردد

وله

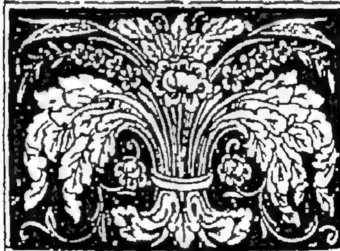
ای عاشق [illegible] تو — [illegible] شاه و گدا [illegible] تو
در عالم [illegible] — [illegible] سایه تو

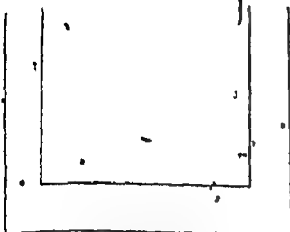
وله

[illegible] — [illegible]
[illegible] دلیل گشت آن [illegible] — [illegible]

وله

گلگون [illegible] آمد — [illegible]
[illegible] — [illegible]





بسم الله الرحمن الرحیم

اشعار متفرقه از قسم تواریخ و قطعات و مخمسات و غیره

که مسلم الثبوت شاگرد مصنف مرحوم بعد جمعیت اشعار در آمد دیوان

از تصنیف لطیف ... سلطنت ... ترتیب جامع ...

... شهود ... مصنف ...

مطلع

داغ ... ... عکس ... چراغ افروز

ایضاً

... شد آیینه ... سرای ...

ایضاً

... شسته ... می ... گیتی ...

ایضاً

... کی ...

ایضاً

... دیگران ...

۱۳۲

وله [illegible]

[illegible] [illegible]

در تعریف حجام

[illegible] [illegible]

ایضاً مثنوی

مرا [illegible] گشت [illegible] | شوم در وصف [illegible]

[illegible] شاهان [illegible] | [illegible]

[illegible] چشم [illegible] | [illegible] پهلو [illegible]

[illegible] داده [illegible] | [illegible]

[illegible] | [illegible]

[illegible] | [illegible] شیراز

شده [illegible] | روان [illegible]

[illegible] | [illegible] میان [illegible]

[illegible] | [illegible] چشم [illegible]

[illegible] | [illegible] چشم [illegible]

[illegible] نقش [illegible] | [illegible]

[illegible] شاخ را تا کرد [illegible] | [illegible] شاخ [illegible]

[illegible] | که شاخ گل [illegible]

[illegible] | [illegible]

[illegible] آتش [illegible] | [illegible]

[illegible] | [illegible] آیینه [illegible]

کسی ... مطلب او — دل می آرامد تیغ ...

کشد ما را دو دل ... — که دمی ... سینه ...

شدم ... از ... — تماشا کن که ... عرق

... — ... آید ...

... آن ... — چو جام ... آب ...

... چشم ... آمد ... — ... پیش او ...

... — ... ای ...

... — دل ... کز ... دل ...

... — ...

... آن ... — ...

... چراغ ... عالم — ...

تضمین

... — ...

... — ...

... در گردم ...

می ... که ...

قطعهٔ تاریخ وفات ابوطالب کلیم

حیف گردید این گلشن ... — ... آن ...

... — ... کلیم

اشک حسرت ... — شد ... طالب ...

هر دم ... — ...

مرغ دُرها واو زیر زمین گم ‌ ‌ خاک و سر کرد قدسی مکلّم
عاقبت از شستان یکدگر ‌ ‌ گشته اند این بهشت در یکی محکم

مصرع گفت تاریخ وفات او می

طور معنی بود سدش از کلیم

ایضاً در وفات آگهی شاعر

هست دهر از اثر صحبت او ‌ ‌ کرد لب گور در آمد بسخن
همه خاک و می اسباب زمان ‌ ‌ جامه پوشیده و سینه چون سوس

گفت تاریخ وفاتش طاهر

برد آگهی رحمان گوی سخن

ایضاً در وفات میرالامرا اسلام خان

حیف کز مُرتبه وه امرا ‌ ‌ بستر داغ شد نصیب سپاه
تا کند مع ملک نسبی را ‌ ‌ رخت مردن کشید زین خرگاه
دور ران آفتاب اوج کمال ‌ ‌ مردمک شد ز گریه ام سیاه
حسرتا اینکه برق آه از دل ‌ ‌ هر من ماه ماند یک پرکاه
آنکه داغ آمده ما را سبب ‌ ‌ همه آزاده دل گدا و شاه
شد نفس ما ره در گلو ما را ‌ ‌ بچو سیلی زمن مصیبت ما کاه

هست این مصرع اندهان همی

مرد اسلام خان والا جاه

۱۰۲۴

وله

سوید داغ دل یا درع نشد از مرهم ‌ ‌ گر سیه شیمی رها دیں مکرد کم
سفر معنی دلم ختم و راست بهم ‌ ‌ از قلم خیدان همه آمد کسیا بقلم

سیر این بتکده کردیم [illegible] ما — [illegible] که سراغ [illegible] عالم

یک دریا نشود [illegible] داغ ما — [illegible] معلس کند [illegible] رابا کریم

[illegible] — پیش جواب [illegible] گاهی [illegible]

مست روی [illegible] گل [illegible] — گر [illegible] باشد [illegible]

میشود [illegible] — حرف [illegible] بلبل [illegible] ترنم

[illegible] ذات [illegible] گردد [illegible] — کار [illegible] نکند [illegible] کسی [illegible]

هر که [illegible] قناعت [illegible] — [illegible] سنگ [illegible]

[illegible] — [illegible] رحم [illegible]

یاران [illegible] — [illegible]

ای [illegible] عشق — دیده [illegible] دیگر [illegible]

حاصل دل [illegible] — آشیان [illegible] سایه [illegible]

قطع [illegible] — [illegible] قلم

[illegible] — [illegible]

حاتم آن [illegible] گردد پیدا — هر کس [illegible] حاتم

ولہ

[illegible] — [illegible]

گشت [illegible] — [illegible]

[illegible] — [illegible]

فکر [illegible] — [illegible]

حاتم گر [illegible] — [illegible] شعر [illegible]

[illegible] — [illegible]

۱۳۶

[illegible]

۱۳۴

جان [illegible] مشتاقان کشتن [illegible] — گر کشتی [illegible] حیلی [illegible] گرد را

[illegible] دل [illegible] — دست آری [illegible]

هر که [illegible] مشتاق [illegible] — [illegible] دیدار [illegible]

[illegible] کار [illegible] — [illegible] کشتم [illegible]

وله

[illegible] — پشت [illegible]

چون [illegible] پشت [illegible] — [illegible] گریبان [illegible]

[illegible] — [illegible]

[illegible] — [illegible]

[illegible] — [illegible]

وله

[illegible] — [illegible]

[illegible] — چون قدم [illegible]

[illegible] — [illegible]

[illegible] — [illegible]

پشت [illegible] — [illegible]

[illegible] — [illegible]

[illegible] — کاشکی [illegible]

دریان [illegible] — [illegible]

[illegible] تمام [illegible] — [illegible]

[illegible] — [illegible]

[illegible]

[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]

[illegible]

[illegible]

در صفت زمستان

[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]

[illegible]

شد از این قصر روان گرد از بیداد او | چشم میکرد و سعدا رف راسید ...

زین سا صبا که در تمام ... | جای داد گر ... این ...

بست ... آمد ... | سکه ... نشان ... جست ...

بت ... چشم ... ورشته در ... | حسک ... آن ... اما ... سرا

درد ... کام ... شعله ... | در آتش ... رب ...

خورشید دار دست ... | آفت ... کرده ...

... | ... علت دکان ... است ...

... زر ... کرده ... | ... کسلی ... شد ...

در سر من آه دیگر دمی چون گردباد

بلکه ... است ... آل

ایضا

از رخ هندوستان ... شد ... | معبد های عاملیان ...

لعل ... ای چشم ... | ...

داروها ... مردم ... | ...

آسمان ... علاج ... کرد ... | ...

کشت ... کربلا ... | ...

سکه رخم ... دست ... | ...

گرد ده است ... | ... آتش ...

... آتش ... | ... کلیم ...

... مشعل ... | ...

سکندر کرد ساکن این سد ... | نور دیدن ارشوق ...

۱۳۹

[illegible]

ولہ

[illegible]

تمت

[illegible] ... سراج الدین علی خان آرزو ... [illegible] ... تذکرة الشعرا

مجمع النفائس ... [illegible] ... طاهر غنی کشمیری شاگرد شیخ محسن فانی [illegible]

[illegible] ... دیوان [illegible]

[illegible] ... کشمیر ... [illegible]

[illegible] ... میرزا صائب [illegible]

[illegible]

ت از دیوان او احباب بدو رسیده بود داشت و احوال او هم نگویند
این اشعار مشهور است
بسبب ما اسم انصاف میرزای مرحوم دارالاطبای حال ایران صاحب
کم ما داده کلام جهدی با خاطر می آید دیگر در تذکره مذکور نسبت
آن می گویند در بعضی از کتب دیده ام که میرزا صائب بود که کاش تمام
اشعار دیگر را بسی می بخشید این شعر شعر حسن سری اسیر را کرد
اسیر ... بهنگ رمیده بود گرفتارشدم ... سکینه بار
می کند ... حسن القول ... که میرزا ... شعر
از علاء اسیری بود من کمتر شعر برگ می کردم که در اطلاعات لطفی ... شعر
می بود ... بدیع الزمان ... آبادی ... شعرای جهدی آرد که ملا محمد طاهر ...
تحصیل علوم بسی بود ... در شعر کمال ... و چشم ...
که ... قصد برگ کابی ... در تعلق آن ... جمعی که ... بود
شعر بسی ... مرا رها ... شمع ...
از مبیع القولی مسموع شد که پادشاه والا جاه هندوستان ... حاکم ... شمر
کرلورا ... سیف ... الملیه ... روش ... مجمود ادا
بود ... که ... دلربا ... که ... چون ... دیوانه ...
ادنی العمر ... دیده ... شعار ... شد ...
کرده ... سلیقه ... اشعار ... لطیف ...
دوست ... تذکره اشعار ... شاعر ... طاهر ... آب ...
گلستان ... شاگرد شیخ ... میرزا ...
این ... کشمیر ... شعر ... توشته که ...
کرد ... ماه ... که ... الیت ...

کرکور و کران کاسه را ایرج مدد صدای سارد کسب [illegible] ایران
حوزه اکراد تک جنت گردیده و دو هزار [illegible] کاشته و [illegible] آب
داده بود و [illegible] اگر [illegible] سطانه‌ای [illegible] باشد [illegible]
[illegible] گفت کاش [illegible] تمام عمر بود که تمام این شهری [illegible]
وای [illegible] حسن [illegible] محمد اصل [illegible] [illegible]
که [illegible] طبع عالی بود [illegible] کمال [illegible]
کشمیر [illegible] علیه [illegible] [illegible] واسطه [illegible] احمد
[illegible] داده [illegible] میر [illegible] ناصر علی [illegible] بود [illegible]
[illegible] [illegible] است و اکثر [illegible] معاصرین [illegible]
او بوده [illegible] [illegible] بوده [illegible]
کمال [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] کلمات شیرین [illegible]
چون کلام مولانا [illegible] [illegible] [illegible]
و معاصرین [illegible] [illegible] شاگرد محسن [illegible] [illegible]
علم [illegible] شیخ [illegible] مشغول [illegible]
بودی [illegible] عهد شباب [illegible] [illegible]
[illegible] عالی [illegible] طبع [illegible] بوده
[illegible] ایران و توران [illegible] هندوستان [illegible]
[illegible] شعرای [illegible] [illegible]
[illegible] محمد علی [illegible] [illegible]
[illegible] شیخ [illegible] [illegible] اصحاب [illegible]

اگر دانسته شد به همین طور که مرحوم شیخ را گفته است که آگاهی سوی اعتقاد
و ... شده حکایت خان ... عالم مرحوم ... دعوی کرده که شعر ...
... بیشتر ... نام ... چون ... دعوی
از روی ... کشف احوال اعتمادی بر شعر ... هاشم امر در آن
... از ... کرده تا ... کرد ... تاریخ وفات که
... شده و ... شعر ... مثل ... شعرا ... سال
... تحصیل ... ملک الکلام ...
دست می‌دهد شعر این ... شده ...

خاتمة الطبعة

... وقت ... ظاهر ... تصحیح ... وقت ...
ظاهر ... که این ... دیوان ... طبع ...
که ... بلکه ... الصدر ... نکته ... سخن ...
و ... از ... بالست که ...
بیات ... وفا ... بالمرحوم ...
و ... ذکر ... دل ... دیوان ...
... و انتظام هر ... مقطع از ... مقام ... مطلع ...
... بودن ... شعر که ... میدان التزام تقدیم ...
... اکثر شعرا ...
... الله ... محمد ... حاجی محمد ...
... معاصرین ... شده ... علیه ... الرزاق ...

[illegible]

اصحاب الیمین و دیگر نسخ صحیح و کتب اصطلاحات
و لغات و محاوره نوشته مطابق تصحیح ... بقلم رسانیده
و اشعار مثنوی شمار و دیگر صاحب الطبع ... از مرد ...
کرده و کسی ... در ... ولایت ... این متن ...
و مرتب کرده در مطبع ... واقع ... دیگر ... اکبری ...
... السلطان ... المسالک ...
... اگر ... صاحب ... دوش ... و در ...
مال ... گردد ... والحمد لله الودود والصلوة علی ...

صاحب المطبع ... تاریخ ... طبع ...

چون طبع نمود مصطفی خان	این نسخه ... نکته سنجان
تاریخ ز ... آمد	دیوان ... آمد

۱۳ ۶۱ — الصا

... این نسخهٔ دیوان ز طبع	از ... ساخته ... غنی
... سال ...	... کلام غنی

۱۳ ۶۱ — الصا

این نسخهٔ ... مطبع ...	... مطبع ... فصل ...
تاریخ ...	... لطیف دیوان ...

قطعهٔ تاریخ ... طبع ... عبدالرحمن ...

... منطبع شد ...	کلام غنی ... نکته ...
... سال ...	... گلشن ... معانی

۱۲۶۱